

در ۱۵ مبارک رمضان سال سوم هجری در مدینه منوره و در خانه ولایت، علی و زهرا این دو نور چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظه شماری می‌کنند تا اولین هدیه الهی و نخستین گل خوشبوی درخت نبوت و ولایت را از خدای خود دریافت دارند و سرانجام در بهترین زمان و شریفترین مکان این گل خوشبو به دنیا آمد و با این ولادت خجسته و مبارک مدینه پیامبر غرق در شادی و نور شد. فرا رسیدن این میلاد مبارک را به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، مقام معظم رهبری و ملت قهرمان ایران تبریک و تهنیت گفته برای تیمن و تبرک به گوشه‌هایی از سخنان دیگران درباره آن حضرت می‌پردازیم:

پیامبر اکرم (ص). 1.

شیفتگی و علاقه زیاد پیامبر اکرم(ص) به امام حسن(ع) به اندازه‌ای بود که در زمان زندگانی ایشان، همه مردم جایگاه وارسته امام حسن(ع) را می‌شناختند. پیامبر بسیار می‌فرمود: «حسن از من و من از اویم. هر کس او را دوست بدارد، خدا دوستش خواهد داشت». پیامبر(ص) همواره امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را بر دوش خود سوار می‌کرد و می‌فرمود: «به خدا قسم شما دو نفر (حسن و حسین) را گرامی می‌دارم، زیرا خدا شما را گرامی داشته است و نیز همواره می‌فرمود: «حسن (ع) گل خوشبوی من است». و می‌فرمود: «پروردگارا! من او را دوست دارم، پس تو هم او را و هر که او را دوست دارد، دوست بدار». و نیز می‌فرمود: «هر که مرا دوست دارد، باید او را دوست بدارد ابراز محبت پیامبر(ص) نسبت به امام حسن(ع) تا جایی بود که همواره مردم او را در آغوش پیامبر می‌دیدند. گاهی که پیامبر بالای منبر مشغول سخنرانی بودند. با دیدن امام حسن(ع) سخنانشان را قطع می‌کرد و از منبر به پایین می‌آمد. سپس او را در آغوش می‌گرفت و به او محبت و مهرورزی می‌کرد. همواره او را می‌بوسید و سه مرتبه این سخن را تکرار می‌کرد: «خداوندا! من او را دوست دارم و هر که او را دوست بدارد نیز دوست خواهم داشت».

روزی در نماز جماعت، پیامبر(ص) به سجده رفت و سجده را طولانی کرد تا جایی که بعضی از نمازگزاران شگفت زده شدند. وقتی نماز تمام شد، از ایشان پرسیدند: «ای رسول خدا، سجده را به اندازه‌ای طولانی کردید که ما فکر کردیم در سجده بر شما وحی نازل شده است». پیامبر(ص) فرمود: «خیر! وحی بر من نازل نشد، ولی فرزندانم حسن(ع) بر دوش من رفته بود و من می‌خواستم او خود پایین بیاید. از همین رو، صبر کردم و سجده‌ام طولانی شد».

این ابراز محبت تا جایی بود که گاه تعجب دیگران را بر می‌انگیخت و از خود می‌پرسیدند چرا پیامبر(ص) این اندازه حسن(ع) و برادرش حسین(ع) را دوست

می‌دارد. این در حالی است که پیامبر جز حسن و حسین(ع)، نوه‌های دیگری نیز داشتند، ولی به آنها این اندازه علاقه نشان نمی‌دادند! پیامبر(ص) در پاسخ پرسش کنندگان می‌فرمود: «این دو (حسن و حسین(ع)) دو گل خوشبوی من در دنیا هستند». بارها در کوچه‌های مدینه پیامبر(ص) را می‌دیدند که حسن(ع) را بر دوش راست و حسین(ع) را بر دوش چپ خود سوار کرده بود. ابوبکر حضرت را دید و گفت: «ای رسول خدا! بردن هر دوی آنها برای شما دشوار است. یکی از آنها را به من بدهید». پیامبر(ص) فرمود: «هم مرکب آنها مرکب خوبی است و هم خود این دو خوب سوارکارانی هستند. البته پدرشان از این دو بهتر و برتر است». سپس فرمود: «ای مسلمانان! آیا شما را به کسی که جدّ و جدّه‌اش بهترین مردم‌اند، سفارش بکنم!» گفتند: «آری!» پیامبر(ص) فرمود: «حسن و حسین(ع) که جدشان آخرین پیامبران و جدّه‌شان حضرت خدیجه(س) دختر خویلد بانوی زنان بهشت است». دوباره فرمود: «بگویم چه کسی پدر و مادرش بهترین بندگان خدا هستند؟» گفتند: «بلی!» فرمود: «حسن و حسین(ع) که پدرشان علی بن ابی طالب و مادرشان فاطمه(س) دختر پیامبر است». باز پرسید: «آیا شما را به کسی که عمه و عمویشان بهترین مردم هستند سفارش بکنم؟» گفتند: «بلی یا رسول الله!» فرمود: «حسن و حسین(ع) عمویشان جعفر بن ابی‌طالب و عمه‌شان امّ‌هانی دختر ابی‌طالب است». سپس پرسید: «آی مردم! آیا می‌خواهید بدانید خاله و دایی چه کسانی از همه بهترند؟» عرض کردند: «بلی!» فرمود: «حسن و حسین(ع) دایی‌شان قاسم پسر رسول خدا و خاله‌شان زینب دختر رسول خداست».

آن‌گاه دست به دعا برداشت و فرمود: «خداوندا! تو می‌دانی که حسن و حسین(ع) بهشتی‌اند. پدرشان در بهشت، مادرشان در بهشت، جد و جدّه‌شان در بهشت، عمه و عمویشان در بهشت و خاله و دایی‌شان در بهشت هستند. پس هر کس آن دو را دوست دارد، بهشتی و هر کس دوست داران آنها را هم دوست بدارد، بهشتی است». نوشته‌اند روزی حضرت زهرا(س) مشغول پختن غذا بود که پیامبر(ص) به خانه ایشان آمد و با فاطمه(س) مشغول صحبت شد. علی(ع) نیز در گوشه‌ای کنار حسین(ع) خوابیده بود. در این هنگام، حسن(ع) بیدار شد و به پیامبر(ص) گفت: «پدر! تشنه‌ام». حضرت او را در آغوش گرفت و کنار شترش که شیرده بود برد. سپس شیر آن را دوشید و خواست به او بنوشاند که حسین(ع) نیز بیدار شد و ابراز تشنگی کرد. پیامبر(ص) فرمود: «فرزندم! برادرت از تو بزرگ‌تر است و پیش از تو از من آب خواسته است. نخست به او شیر بنوشانم»، ولی حسین خردسال (ع) نیز، کودکانه درخواست آب کرد. در این حال، فاطمه(س) عرض کرد: «پدر! گویا حسن (ع) را بیش‌تر از حسین(ع) دوست می‌دارید؟» پیامبر(ص) فرمود: «خیر! هر دوی آنها نزد من یکسان‌اند، ولی اول حسن(ع) در خواست آب کرده است. دخترم! من و تو این دو و آن کسی که خوابیده (علی(ع)) در بهشت در یک

مرتبه و در یک جایگاه خواهیم بود». گاه در حالی که پیامبر(ص) خطبه می‌خواند، از منبر بالا می‌رفت و برگردن آن حضرت سوار می‌شد و پاهای خود را روی دوش پیامبر(ص) آویزان می‌کرد؛ به گونه‌ای که برق خلخال پای او دیده می‌شد. پیامبر(ص) همچنان به خطبه‌اش ادامه می‌داد تا این که از منبر پایین می‌آمد.

امیرالمؤمنین علی (ع) 2.

گاه پیش می‌آمد که امام علی(ع) دستور می‌داد که امام حسن(ع) در حضور خود به قضاوت بپردازد. سپس با دیدن تیزهوشی و تیز بینی امام حسن(ع) در مسایل، وی را با پیامبران الهی(ع) می‌سنجید و می‌فرمود: «ای مردم! پسر من حسن». «می‌داند همان چیزی را که خدا به سلیمان بن داود آموخته بود».

امام حسین (ع) 3.

پس از شهادت امام مجتبی(ع)، امام حسین(ع) هر شب جمعه بر مزار او می‌رفت و این گونه با برادر سخن می‌گفت: «چگونه سر و بدن خود را خوشبو کنم در حالی که بدن تو در زیر خاک است. چگونه از دنیا بهره گیرم در حالی که هر آنچه به تو نزدیک است نزد من محبوب است. هر گاه کبوتری بانگ زند و باد شمال و جنوب به وزش در آید، بر تو خواهم گریست. تا وقتی بر درخت‌های حجاز شاخه‌ای جوانه می‌زند چشمانم از اشک بر تو خشک نخواهد شد. گریه‌ام طولانی و اشکم جاری است که تو از من دوری و مزارت نزدیک و غریب. دیواره‌های قبر تو را در برگرفته که هر کس زیر خاک است غریب است. او که رفته خوشحال و اینکه مانده غمگین است. غارت زده آن کسی نیست که دارایی‌اش را به تاراج برده‌اند، غارت زده». «کسی است که برادرش را زیر خاک پوشانده است».

امام صادق (ع) 4.

امام صادق(ع) درباره جایگاه امام مجتبی(ع) فرمود: «حسن بن علی(ع) عابدترین و زاهدترین و برترین فرد روزگار خود بود. هنگامی که به حج می‌رفت با پای پیاده می‌رفت و حتی بارها با پای برهنه از مدینه به سوی مکه روانه می‌شد. به هنگام یاد مرگ و قبر و برانگیخته شدن در روز رستاخیز و به دست گرفتن نامه اعمال به سختی می‌گریست. هر گاه سخن از گذشتن از صراط و عرضه اعمال به خداوند به بیان می‌آمد، آن چنان ناله می‌زد که همگان برای حال او نگران می‌شدند. وقتی به نماز به پا می‌خاست در برابر پروردگار می‌ایستاد، تمام بدنش از ترس خدا می‌لرزید. آن گاه که یاد بهشت و جهنم می‌افتاد نگرانی عجیبی سراپایش را فرا می‌گرفت و به سان انسان عقرب گزیده ناله می‌کرد و به خود می‌پیچید. از خدا بهشت را می‌خواست و از جهنمش دوری می‌گزید. اعمال و رفتار او به گونه‌ای بود که هر بیننده‌ای را به یاد خدا می‌انداخت. سخنی راست، درست و شیوا داشت. هر گاه قرآن، مؤمنان را خطاب می‌کرد که «یا ایها الذین آمنوا...» پاسخ می‌گفت: «لَبَّيْكَ». «اللهم لبَّيْكَ».

محمد بن حنفیه . 5

وی پس از شهادت امام حسن مجتبی(ع) بر مزار ایشان، حاضر می‌شد و با اندوه می‌گفت: «خداى تو را رحمت کند، ای ابامحمد! همان گونه که زندگانی‌ات سبب سربلندی و افتخار ما بود، شهادتت نیز به همان اندازه سنگین و کمرشکن بود. چه روح بزرگواری داشتی و چه پربرکت بود. آن بدن که کفن او را در برگرفت. آری! چگونه چنین نباشد که تو فرزند هدایت بودی و هم پیمان پرهیزکاری. در دامن اسلام پرورش یافته بودی و از سینه ایمان شیر نوشیده بودی. تو آن همه پیشینه...درخشان و مراتب بزرگ را به نام خود رقم زدی

عبدالله بن عباس .6

هر گاه ابن عباس می‌دید که امام حسن یا امام حسین(ع) می‌خواهند بر مرکب خود سوار شوند، جلو می‌رفت و رکاب ایشان را می‌گرفت و پارچه روی مرکب و لباس امام را می‌تکاند و آنان را بدرقه می‌کرد. «مدارک بن زیاد» با دیدن این صحنه، او را سرزنش کرد، ولی ابن عباس با تندی گفت: «ای نادان و بی‌خرد! هیچ می‌دانی اینان کیستند؟! اینان فرزندان رسول خدایند! آیا این نعمت خدا نیست که بر من ارزانی شده است تا رکاب آن دو بزرگوار را بگیرم و بر مرکب سوارشان سازم.» و لباس شان را مرتب نمایم

انس بن مالک .7

انس ابن مالک نیز درباره امام حسن(ع) گفته است: «کسی به پیامبر(ص) شبیه‌تر.» از حسن بن علی(ع) نبود

عایشه .8

عایشه می‌گفت: «هر کس می‌خواهد رسول خدا(ص) را ببیند به این پسر نگاه کند.» او می‌گفت: «رسول خدا(ص) را می‌دیدم که حسن(ع) را به سینه می‌چسبانید و می‌فرمود: «بار خدایا، این پسر من است. او را دوست دارم. تو نیز او را دوست بدار و هر کسی که او را دوست می‌دارد، دوست خود بدار

ابوهریره .9

ابوهریره می‌گفت: «هر گاه حسن بن علی(ع) را می‌دیدم، اشک از دیدگانم سرازیر می‌شد؛ زیرا روزی او را دیدم که می‌دوید و خود را در دامن رسول خدا(ص) می‌انداخت. در آن حال، رسول خدا او را در آغوش می‌فشرد و در دهان حسن(ع) می‌فرمود: خدایا من او را دوست دارم و نیز هر که او را دوست بدارد، دوست دارم

سعد بن ابی وقاص .10

سعد می‌گوید: «نزد رسول خدا بودم و حسن و حسین(ع) در پیش روی او بازی می‌کردند. عرض کردم ای رسول خدا! آیا این دو را دوست می‌داری؟ فرمود: چگونه این دو را دوست نداشته باشم که این‌ها گل‌های خوشبوی من در دنیا هستند و من.» آن‌ها را می‌بویم

ابوبکر .11

ابوبکر درباره امام حسن و امام حسین(ع) گفته است: «حسن و حسین(ع) را

دیدم، در حالی که رسول خدا(ص) نماز می‌خواند و آن دو بر پشت پیامبر(ص) سوار شده بودند. رسول خدا آن دو را با دست خود نگه داشت و آنان را به آهستگی بر زمین گذارد که برخیزند و آنان به راحتی بر زمین ایستادند. وقتی نمازش به پایان رسید، آن دو را در دامان خود نشانید و نوازش کرد و فرمود: «این دو پسر، دو گل خوش بوی من در این دنیايند».